

جواب به چند سؤال «فرهنگ توسعه» در رابطه با مساله فلسطین و امپریالیسم

بهرام رحمانی
Bamdadpress@ownit.nu

اخیرا مطلبی تحت عنوان «درگیری لفظی اردوغان و پرس با چه هدف و انگیزه ای» نوشته و آن را چنین جمع بندی کرده بودم:

«حکومت سرکوبگر و نژادپرست اسرائیل که بیش تر نظامیان و نژادپرستان در راس آن قرار دارند و هم چنین نیروهای ارتجاعی مذهبی هم چون حماس و جهاد اسلامی و حزب الله، مانع بزرگی بر سر راه صلح بین مردم فلسطین و اسرائیل هستند. زمانی مردم آزادی خواه و سکولار و چپ فلسطین می توانند از شر این گروه های ارتجاعی اسلامی و دخالت های حکومت اسلامی ایران و غیره نجات پیدا کنند که ارتش اسرائیل، از کلیه سرزمین های فلسطینی خارج شود و مردم فلسطین را در تعیین سرنوشت خویش آزاد بگذارد. چرا که در زیر غرش توپ و تانک و هواپیما و هلیکوپترهای جنگی اسرائیلی در فلسطین، نه صلحی برقرار می شود و نه مرتجعین و تروریست های حماس و غیره از تب و تاب می افتند. بنابراین، اولین راه برقراری صلح واقعی در این منطقه، خروج بی قید و شرط کلیه نیروهای اشغالگر اسرائیلی از سرزمین های فلسطینی است که مردم فلسطین در آرامش خاطر بتوانند حکومت دل خواه خود را به وجود بیاورند تا مردم اسرائیل و فلسطین در کنار همدیگر در صلح و آرامش زندگی کنند.»

این مطلب از جمله در سایت اینترنتی «فرهنگ توسعه» درج شده بود که دست اندرکاران این سایت با برجسته کردن این پاراگراف از مطلب من «زمانی مردم آزادی خواه و سکولار و چپ فلسطین می توانند از شر این گروه های ارتجاعی اسلامی و دخالت های حکومت اسلامی ایران و غیره نجات پیدا کنند که ارتش اسرائیل، از کلیه سرزمین های فلسطینی خارج شود و مردم فلسطین را در تعیین سرنوشت خویش آزاد بگذارد.» علامت ستاره در مقابل آن گذاشته در زیر مطلب یاد شده سئوالات زیر را مطرح کرده بودند.

* [فرهنگ توسعه: چند خطی برجسته شده تا چند سوال مطرح شود: ارتش اسرائیل چگونه از کلیه سرزمین های فلسطینی خارج خواهد شد؟ آیا شرایط آشفته موجود، واکنش طبیعی در برابر رژیم نژادپرست وابسته و عامل امپریالیسم نیست؟ آیا می توان از آن رژیم فاشیستی «درخواست» نمود تا مردم آزادی خواه و سکولار و چپ فلسطین را از شر این گروه ها نجات دهد؟ آیا همه این گروه ها را باید سیاه و یا سفید دید؟ آیا این حرکت به جوش آمده ملل منطقه را که ناشی از مجموعه ای ترفندها و فشارهای امپریالیسم آمریکا و عامل او، اسرائیل و دیگر عواملش به وجود آمده، باید همه و همه را با یک معیار سنجید؟ آیا نباید فرق ایده آل، واقعیت و حقیقت را متوجه شد؟

قطعا شما نه، اما آنان که برای امپریالیسم تعریفی تازه ارائه می دهند و برایش وجه لطیف نیز قابل هستند، پاسخ روشنی برای آشفتگی افسار گسیخته این جهان پر از نفرت و جنگ و فقر و گرسنه دارند؟ آنان جای علت و معلول را عوض نکرده اند و برای پدیده ای به نام تروریسم، یک هویت انتزاعی و مستقل نمی سازند؟ آیا هیچ چیز در حال دگرگونی و جایجایی نیست؟]

قبل از هر چیز از طرح این سئوالات از سوی دست اندرکاران سایت «فرهنگ توسعه» استقبال و تشکر می کنم. چرا که با طرح سئوال و جواب و نقدهای صمیمانه در فضای سالم و سیاسی است که مباحث همدیگر را بارور می کنیم و اگر هم اشکال و ابهامی وجود دارد برطرف کرده و در صورت اختلاف نظر، آن را شفاف تر و روشن تر نماییم.

و اما جواب به سئوالات فرهنگ توسعه:

- ارتش اسرائیل چگونه از کلیه سرزمین های فلسطینی خارج خواهد شد؟

دولت اسرائیل، قبل از هر مساله ای مجبور است سرزمین های فلسطینی را ترک کند و به مرزهای قبل از اشغال آن کشور برگردد. شهرک هایی که دولت اسرائیل در سرزمین های فلسطینی به زور ساخته است می توانند زیر نظر مثلا سازمان ملل قرار گیرند و در یک زمان بندی ساکنان آن ها به جای دیگری در اسرائیل انتقال داده شوند و یا این که اگر فلسطینیان بپذیرند در این شهرک ها زندگی کنند. اگر هم مساله حفظ امنیت ساکنان شهرک های اسرائیلی در میان باشد باز هم سازمان ملل می تواند نیرویی را به عنوان تامین امنیت آن ها در این شهرک ها مستقر کند. اساسا بدون خروج نیروهای اشغالگر اسرائیلی از سرزمین های فلسطینی ها، هرگونه بحثی درباره صلح بی نتیجه خواهد بود.

برای مثال، براساس طرح صلحی که در بیروت توسط عربستان سعودی در سال ۱۲۸۱ پیشنهاد شد، چنانچه اسرائیل تا مرزهای اشغالی سال ۱۲۴۶ عقب نشینی نماید آن گاه کشورهای عربی برای عادی سازی روابط با اسرائیل آمادگی خواهند داشت. هم چنین براساس این طرح موضوع بازگشت آوارگان فلسطینی نیز باید براساس قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل حل و فصل شود. اما حکومت اسرائیل، بلافاصله این طرح را رد کرد و تجاوز گسترده ای را در کرانه باختری و نوار غزه و هم چنین محاصره مقر یاسر عرفات، رییس متوفی تشکیلات خودگردان فلسطین انجام داد تا از این طریق مخالفت هم جانبه خود را با طرح دولت های عرب اعلام نماید. بعلاوه اسرائیل، خود را برای مرحله بعدی حملات خود آماده کرد و به دنبال فرصت مناسب ماند. حمله به لبنان و سپس به عزه طرح های بعدی دولت اسرائیل بود.

- یا شرایط آشفته موجود، واکنش طبیعی در برابر رژیم نژادپرست وابسته و عامل امپریالیسم نیست؟

قطعا جنگ و خشونت، جنگ و خشونت را تولید می کند. اما هر جنگی نیاز به پیش زمینه هایی دارد. پیش زمینه های جنگ همه جانبه حکومت اسرائیل علیه مردم فلسطین به بیش از نیم قرن می رسد. اما در این میان

جریاناتی هم چون حماس و غیره جاده صاف کن و توجیه گر حملات وحشیانه هوایی و زمینی ارتش اسرائیل هستند. موشک هایی که حماس به سوی اسرائیل پرتاب می کند ضربه چندانی به اسرائیل نمی زند و چهار شهروند بی گناه اسرائیلی هم در اثر این موشک پرانی ها جان خود را از دست بدهد هیچ تاثیری در جنابیت دولت اشغالگر اسرائیل ندارد. در همین جنگ اخیر حکومت اسرائیل علیه مردم غزه، ارتش اسرائیل در مقابل کشته شدن ۱۲ اسرائیلی، بیش از ۱۲۰۰ شهروند فلسطینی را قتل عام کرد. در واقع این موشک پرانی های حماس، زمینه را برای حملات همه جانبه ارتش اسرائیل فراهم می سازد. از سوی دیگر، جنگ غیر از کشتار و ضایعات انسانی و تخریب اماکن عمومی و شاهرگ های اقتصادی نتیجه دیگری ندارد. بر این اساس، باید بر علیه جنگ بود و خواهان پایان دادن به آن شد؛ نه این که طرف یکی از این جنگ طلبان را گرفت.

- آیا می توان از آن رژیم فاشیستی «درخواست» نمود تا مردم آزادی خواه و سکولار و چپ فلسطین را از شر این گروه ها نجات دهد؟

قطعا نه! تنها با مبارزه مشترک کارگران و مردم آزادی خواه و ضدجنگ و ضداشغال اسرائیلی و فلسطینی با پشتیبانی حامیان جهانی شان است که می توانند خواست بر حق و عادلانه مردم رنج دیده فلسطین را به دولت اسرائیل تحمیل کنند.

- آیا همه این گروه ها را باید سیاه و یا سفید دید؟

سیاه و سفید کردن اصولی نیست باید به موقعیت طبقاتی و اهداف و افق و چشم انداز مبارزه آن ها توجه کرد.

- آیا این حرکت به جوش آمده ملل منطقه را که ناشی از مجموعه ترفندها و فشارهای امپریالیسم آمریکا و عامل او، اسرائیل و دیگر عواملش به وجود آمده، باید همه و همه را با یک معیار سنجید؟

باید حساب مردم حق طلب را از دولت های مرتجع جدا کرد. دولت هایی منطقه چه آن هایی که ظاهرا مخالف امپریالیسم آمریکا و حکومت اسرائیل هستند و چه آن هایی که طرفدارش، هر دو در کشورهای خود، به سرکوب های وحشیانه شهروندان دست می زنند. از سوی دیگر، با وجود درآمدهای کلان به ویژه کشورهای عضو اوپک نفتی، شدیداً کارگران را استثمار و فقر و فلاکت فزاینده ای را بر اکثریت مردم این منطقه تحمیل می کنند. هر حرکت به جوش آمده ملل منطقه نیز، حرکتی برای آزادی، برابری، صلح و انسان دوستی نیست و بخشا ارتجاعی هم هست. از این رو، نباید مرعوب دولت ها و جریاناتی شد که علیه آمریکا و اسرائیل شعار می دهند اما با تمام قدرت و با اتکا به نیروهای سرکوبگر کارگران، زنان، دانشجویان، روشنفکران و مردم محروم را سرکوب و استثمار می کنند.

- آیا نباید فرق ایده آل، واقعیت و حقیقت را متوجه شد؟

قطعا شما نه، اما آنان که برای امپریالیسم تعریفی تازه ارائه می دهند و برایش وجه لطیف نیز قایل هستند، پاسخ روشنی برای آشفتگی افسار کسبخته ای جهان پر از نفرت و جنگ و فقر و گرسنه دارند؟

شکی نیست که هر انسان آگاه و مبارز بین ایده آل ها و واقعیت های موجود فرق می گذارد. اما اقدامات تاکتیکی هر جریانی نمی تواند مغایر با اهداف استراتژیک آن باشد. یعنی نمی توان نان به نرخ روز خورد و به سیاست بازی پرداخت. امروز بنا به مصلحت با گرایشات بورژوازی هم گام شد و فکر کرد فردا می توان از منافع کارگر دفاع کرد. یا نمی توان امروز به مبارزه کارگران برای اضافه دست مزد بی توجه بود و فردا مدعی لغو کار مزدی شد. باید در مبارزه روزمره و کوتاه مدت دخالت پیکر داشت تا زیربنای مبارزه درازمدت را پی ریزی کرد. در مورد تعریف جدید از امپریالیسم، اگر این تعریف جدید با در نظر گرفتن معیارهای امروزی سرمایه داری و انحصارات و شرکت های چند ملیتی امپریالیسم از موضع مارکسی مورد نقد قرار گیرد گامی به پیش است. اما اگر تعریف جدید از امپریالیسم، در مورد علمکردها و سیاست های امپریالیستی توهم آفرین باشد در راستای منافع سرمایه داری است که باید آن را عمیقا مورد نقد قرار گیرد. در پایین بیش تر به این مساله برمی گردیم.

- آنان جای علت و معلول را عوض نکرده اند و برای پدیده های به نام تروریسم، یک هویت انتزاعی و مستقل نمی سازند؟ آیا هیچ چیز در حال دگرگونی و جایجایی نیست؟

پدیده تروریسم، یک پدیده قدیمی و محدود به برخی گروه ها و سازمان های اپوزیسیون هم نمی باشد. اگر تروریسم برخی از این سازمان ها جان تعداد معدودی از افراد را می گیرد اما تروریسم دولتی دسته دسته مردم را قتل عام می کند. مثلا در واقعه غزه، اگر تروریسم حماس منجر به کشته شدن ۱۲ نفر شد اما تروریسم دولتی اسرائیل نه تنها بیش از ۱۲۰۰ نفر را به قتل رساند، بلکه با بمباران های هوایی، زمینی و دریایی نیز منابع طبیعی و منازل مردم و حتا مدارس و بیمارستان ها و مراکز تولیدی را ویران کرد. البته تروریسمی که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا عروج کرد در تاریخ بی سابقه بود. اما به نظر من، تروریسم در هر سطحی غیرانسانی است و باید آن را محکوم کرد. قطعا شرایط در حال تغییر و دگرگونی است. در پایین مجددا به این مساله برمی گردیم.

امپریالیسم قبل از آمریکا، کشورهای هم چون امپراتوری عثمانی، آلمان، انگلستان، اسپانیا، پرتغال، فرانسه، روسیه و بلژیک و ... تلاش کرده اند سلطه و جنگ های خود را با توجه به توان و ظرفیت های اقتصادی و نظامی به کشورهای دیگر جهان تحمیل کنند اما، در اثر مبارزات اجتماعی مردم محروم و آزادی خواه و رقابت با همدیگر، فروپاشیده و از صحنه خارج شده اند؛ و به درون مرزهای خود برگشته اند.

هنگامی که بحث از امپریالیسم به میان می آید برخی چنین تصور می کنند که امپریالیسم در آمریکا و در چند کشور بزرگ سرمایه داری غرب خلاصه می شود. آن هم مثلا اگر سفارت آمریکا را تعطیل کنیم؛ یا با این کشور رابطه نداشته باشیم و همواره مشیت های خود را به سوی آمریکا گره کنیم و مرگ بر آمریکا و اسرائیل بگویم رادیکال و چپ هستیم؛ نه تنها یک خطای بزرگ سیاسی، بلکه امر طبقات داراست و ربطی به موضع کمونیسم و طبقه کارگر ندارد. امپریالیسم، عالی ترین شکل سرمایه داری است. از این رو، کسانی که امپریالیسم را در

ضدآمریکایی خلاصه می کنند و کاری به سوخت و ساز و عملکردهای سرمایه داری جهانی و استثمار آن ندارند طیف های مختلفی از برخی گرایشات چپ تا راست را شامل می شود. امروز جریانات مرتجع اسلامی و برخی از جریانات به اصطلاح چپ ضدآمریکایی هستند نه ضدسرمایه داری. بنابراین، در مبارزه طبقه کارگر برای رهایی از کار مزدی و برقراری مالکیت خصوصی باید این دو جنبه از مبارزه طبقاتی را از همدیگر تفکیک کرد. اساسا به منظور پی بردن به چشم انداز کمونیسم در قرن بیست و یکم، ضرورت دارد با مبارزه طبقه کارگر بر علیه همه اشکال سرمایه داری تاکید گردد. اساسا مذهب و ناسیونالیسم گرایشات عقب مانده بورژوازی هستند. کمونیسم علم رهایی هیچ طبقه ای غیر از طبقه کارگر نیست. امروز بسیاری از سازمان و احزاب ایرانی و غیرایرانی فقط اسم کارگر و کمونیسم را با خود بدم می کنند اما مشغله روزمره شان چیز دیگری غیر از مشغله طبقه کارگر است. اگر این تفاوت های اساسی در مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری در نظر گرفته نشود، به مخدوش کردن مرزهای طبقاتی منجر می گردد.

باید تاکید کنیم استراتژی کمونیستی، برای رسیدن به زندگی مادی بهتر و انسانی با استانداردهای بالاتر زندگی، تامین آزادی های فردی، اجتماعی، آزادی اندیشه و فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و فراتر از همه لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی و برقراری یک جامعه اشتراکی کمونیستی است. در این راستا عزت، منزلت و همبستگی طبقاتی و انسانی را می توان با این اهداف بنیادین مادی ملزم دانست. از این جهت، عزت و منزلت انسانی را نمی توان با جنگ، سرکوب، شکنجه و اعدام، ریاضت کشی مردم، مذهب، ناسیونالیسم و... پیگیری کرد. حکومت هایی که تحت لوای سوسیالیسم چه در شوروی سابق و چه در برخی از کشورهای آمریکایی لاتین بر سر قدرت هستند آزادی، برابری، عدالت و رفاه عمومی طبقه کارگر و مردم محروم را قربانی «مبارزه» با «امپریالیسم» کرده اند که ربطی به سوسیالیسم پویای طبقه کارگر ندارد.

سرمایه داری، نابرابری اجتماعی را در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و جنسیتی مدنظر دارد، در حالی که برعکس کمونیسم از طریق برابری در همه این عرصه ها مبارزه خود را در جهت لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی دنبال می کند. از این رو، هم سرمایه داری و هم کمونیسم پایگاه اصلی شان طبقه کارگر است اولی برای استثمار شدید و کسب سود بیش تر، و دومی برای باز کردن زنجیرهای اسارت از دست و پای کارگران و کل جامعه.

چنین نظریه ای نه امپریالیسم را از زیر ضرب درآوردن، بلکه دقیقا دست بردن به عمق روابط و مناسبات سرمایه داری و مبارزه برای سرنگونی آن و برپایی یک جامعه آزاد، برابر و انسانی و مرفه است.

اساسا در مبارزه طبقاتی باید مستقیما به خود مارکس رجوع کرد و نه این که به دنبال کشف مارکس های تخیلی زمان گشت. تاریخ مبارزه طبقاتی و انقلابات جهانی، حقانیت نظریات مارکس را نشان داده است. همین نظریه نشان داد که سوسیالیسم کشورهای هم چون شوروی، سوسیالیسم طبقه کارگر نبوده است. حزبی که حاکمیت خویش را به نام حاکمیت طبقه کارگر به جامعه غالب کرده بود. حاکمیتی که نسل هایی از طبقه کارگر را در رقابت با «امپریالیسم آمریکا» نابود کرد و سر آخر نیز در این رقابت شکست خورد. پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، در حالی که شور و شوق و امید بزرگی را نه تنها در طبقه کارگر روسیه، بلکه در جهان به وجود آورده بود. اما این امید، به دلایل خیلی زیاد داخلی، منطقه ای، بین المللی و به ویژه در اثر عملکردهای حزب کمونیست شوروی، دوام چندانی نیاورد و به یاس تبدیل شد. بنابراین، حکومت شوروی، نه تنها ربطی به کمونیسم نداشت، بلکه در سطح نظری و عملی نیز لطمات زیادی به کمونیسم مارکس زد و عملا سرمایه داری دولتی را احیا کرد. این واقعیتی است که باید همواره توسط کمونیست ها نقد شود تا بار دیگر، مبارزه طبقاتی از مسیر اصلی خود منحرف نشود و طبقه کارگر پیروز، مستقیما حکومت خودش را تشکیل دهد و به هیچ حزبی اجازه ندهد به نام وی بر جامعه حاکم شود.

کارل مارکس، تحولات اروپا و دنیای جدید را بر خلاف نظریات اقتصادی ریکاردو و آدام اسمیت، از زاویه دیگری مورد تحلیل قرار می داد. مارکس، سیستم اقتصادی جدید و در حال گسترش سرمایه داری را شکل جدیدی از استثمار طبقاتی مورد بررسی و تاکید قرار می داد که به رغم پیشرفته تر بودن آن، نسبت به سیستم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیشین، یعنی فئودالیسم و برده برداری، به دلیل تضادهای درونی خود و به فلاکت کشاندن اکثریت عظیم مزدبگیر و محروم، محکوم به فنا است. مارکس، بر این عقیده بود که با رشد و گسترش روابط و مناسبات سرمایه داری، اکثریت تولیدکنندگان کوچک و متوسط در جریان رقابت ورشکست شده و به نیروی عظیم توده های فاقد ابزار تولید خواهند پیوست و اقلیت سرمایه داران استثمارگر با تمرکز هر چه بیش تر سرمایه در دستان خود، رفته رفته به انحصارگران قدرتمند تبدیل خواهند شد. براساس نظر مارکس، شدت گرفتن استثمار و فقر توده های محروم و گسترش شکاف طبقاتی سرانجام به انقلاب و سرنگونی سیستم سرمایه داری منجر خواهد شد.

سال های پایانی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، جامعه جهانی شاهد اوج گیری بی سابقه سرمایه داری جهانی و در عین حال گسترش وسیع مراکز صنعتی پیشرفته و ادغام کارتل ها و بنگاه های بزرگ بود. در همین دوره هاست که برخی از مارکسیست ها شکل گیری سرمایه داری جهانی یا امپریالیسم را مورد بحث و بررسی قرار می دهند. هابسون، در کتاب «امپریالیسم» (۱۹۰۲) نوشت که سرمایه داری رقابتی و ملی جای خود را به سرمایه داری انحصاری در سطح جهانی داده است. هیلفردنیک، در کتاب «سرمایه مالی» (۱۹۱۰)، امپریالیسم ها را به عنوان مرحله نهایی سرمایه داری مطرح می کند و می گوید با در هم آمیختن سرمایه صنعتی و بانکی، بنگاه های بزرگ بین المللی به صورت انحصارات عظیم مالی شکل می گیرند. او تاکید می کند که در دوران امپریالیسم، صدور سرمایه برای استثمار توده های مستعمرات، صدور کالاها را تحت الشعاع قرار می دهد.

اساسا کل گرایش کمونیستی و حتا بخش هایی از گرایشات مرکز و راست در بین الملل دوم، بحث هایی در ریشه یابی اقتصادی امپریالیسم داشتند بنابراین، این مساله تنها به لنین محدود نمی شود. هیلفردنیک، تلاش کرد در این مورد انوری اقتصادی جدیدی ارائه دهد و رزالوکزامبورگ، ای این هم فراتر رفت «تئوری فروپاشی سرمایه داری» را فرموله کرد. به هیمن دلیل در اگوست ۱۹۱۴ و مدت ها پس از آن، لنین در نقد و نگرش به جنگ جهانی، پیشگام انترناسیونال دوم بود. اما نظریه امپریالیسم لنین، گسترده تر و عمیق تر از نظریه های هیلفردنیک و رزا و به ویژه بست تئوری بازتولید سرمایه داری مارکس نبود.

لنین، در سال ۱۹۱۶، براساس مطالعات هابسون، هیلفردنیک، رزالوکزامبورگ و بوخارین، کتاب «امپریالیسم، واپسین مرحله سرمایه داری» را می نویسد و در آن خاطر نشان می شود که امپریالیسم مرحله توسعه یافته

تر و نهایی سرمایه داری است که به صورت سلطه انحصارها و سرمایه مالی ظهور می کند. جوهر امپریالیسم از دیدگاه لنین، تقسیم ملت ها به ملل ستم گر و ملل ستم دیده است. از نظر لنین، بخشی از طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته با مشارکت در استثمار توده های ملل تحت استعمار به «انترفاکت کارگری» تبدیل شده و ماهیت انقلابی خود را از دست داده است، بنابراین، پیروزی سوسیالیسم در آینده اساسا از طریق انقلاب های ضدامپریالیستی در کشورهای تحت ستم و مستعمره تحقق خواهد یافت. در این چارچوب فکری، راه رهایی و توسعه کشورهای توسعه نیافته در مبارزه با امپریالیسم و بیرون آمدن از سلطه روابط سرمایه داری جهانی است. به بیان دیگر، توسعه اقتصادی راهی جز مبارزه سیاسی و انقلابی برای رسیدن به استقلال و سوسیالیسم ندارد.

بدین گونه، کتاب «امپریالیسم» لنین، تداوم نقد مارکس در کاپیتال و ادامه توضیح جایگاه واقعی کارگر و نیروی کار در پروسه تولید، نیست. بحث لنین، در مورد تضادهای سرمایه داری در «عصر امپریالیسم»، تمرکز تولید و نقش سرمایه مالی و سفته بازی و بازار بورس و نیز بحث رشد ناموزون و مرحله کنديکگی و آخرین مرحله تولید سرمایه داری، و «سرمایه داری در حال احتضار» به اعتبار خود و به ویژه از نظر سیاسی و متدهای حزب کمونیست شوروی را نمایندگی می کنند. به ویژه پس از مرگ لنین، گرایشات اپورتونیستی و تجد نظر کنندگان از آن به عنوان محدودش کردن مرزهای طبقاتی سوء استفاده کردند و لطمات زیادی به مبارزه طبقه کارگر در سطح جهانی وارد نمودند.

جامعه سرمایه داری جامعه تولید کالایی و برپایه کار مزدی بنا شده است. مارکس روشن ساخته است که مناسبات تولید سرمایه داری، مبتنی بر کار مزدی، مرزهای تاریخی بازار سرمایه داری را تعیین می کند. مارکس، توسعه دائمی بازار را امری اجتناب ناپذیر و شرط اصلی انباشت سرمایه می بیند: «بنابراین بازار باید پیوسته گسترش یابد به طوری که مناسبات بازار و شرایط تنظیم کننده آن بیش تر شکل یک قانون طبیعی را به خود می گیرد که مستقل از تولیدکنندگان بوده و پیوسته بیش تر غیرقابل کنترل می گردد. تضاد درونی در تلاش است که به وسیله گسترش میدان خارجی تولید به راه حلی دست یابد. ولی هرچه نیروی بارآوری پیشرفته تر باشد با شالوده تنگش که مناسبات مصرف بران قرار دارد به تعارض می افتد. بنابراین ضد و نقیض نیست که بر این شالوده پراز تضاد، مازاد سرمایه با مازاد رو به رشد جمعیت همراه باشد زیرا درست است که اگر این دو را با یکدیگر ادغام کنیم حجم اضافه ارزش تولید شده افزایش می یابد ولی بدین ترتیب تضاد بین شرایطی که این اضافه ارزش را تولید می کند و شرایطی که آن را متحقق می سازد افزایش می یابد.» (مارکس، کاپیتال جلد ۲ ص ۲۵۲)

«بدین سبب شیوه تولید سرمایه داری در عین این که وسیله ایست تاریخی برای تکامل نیروهای مولده و ایجاد بازار جهانی متناسب با آن، در همان حال تضاد پیوسته ای بین وظیفه تاریخی اش و مناسبات تولیدی اجتماعی متناسب با آن بر قرار است.» (مارکس، کاپیتال جلد ۳ ص ۲۵۹)

او، تشکیل بازار جهانی را وظیفه اساسی تاریخی بورژوازی می دید: «نیاز به یک بازار دائم توسعه برای فروش کالا های خود، بورژوازی را به سراسر گیتی می راند. بورژوازی ناچار است همه جا رخنه کند، همه جا مستقر شود و با همه جا رابطه برقرار کند.» (مانیفست کمونیست)

برداشت گرایشات غیرکارگری از امپریالیسم و سرمایه داری، اساس به سرمایه داری نفع می رساند و به ضرر طبقه کارگر است و نتیجه به این می رسد که در رقابت های بورژوازی «آمریکا شیطان بزرگ» لقب می گیرد؟! بنظر رجعت به مارکس، حائز اهمیت است. زیرا تره های لنین، در مورد مبارزه علیه امپریالیسم و به ویژه کمینترن، در مقایسه با نگرش مارکس، لغزش های جدی دارد که در جنبش کارگری کمونیستی جهانی نفوذ کرده است.

بدین ترتیب، امپریالیسم، یک پدیده اقتصادی و سیاسی است و با حمایت های سیاسی و نظامی، توافقنامه های تجاری و سرمایه گذاری در شرکت های چندملیتی، نفوذ در حکومت های خارجی در راستای پذیرش پایگاه های نظامی و با تسلیم شدن به حوزه نفوذ آن استفاده می کند. از این رو، امپریالیسم عبارت است از توسعه طلبی قهری و خارجی هم زمان دولت. امروز رسانه های عمومی و فرهنگ، مهم ترین سلاح امپریالیسم محسوب می شوند. بنابراین، نمی توان امپریالیسم را به تقلیل گرای ساده اقتصادی کاهش داد و بررسی کرد. این مساله به آموزش و پرورش، تفریح و سرگرمی، ادبیات و هنر به عنوان چارچوب روابط و منازعه طبقاتی مرتبط با امپراتوری توجه دارد.

کشورهای امپریالیستی رقیب، سازمان های بین المللی پیچیده ای را به وجود آورده است که با یکدیگر منازعه، رقابت و تباہی می کنند. این سازمان ها در تمامی سطوح از جهانی گرفته تا شهرها و روستاهای جهان تحت سازمان های کمک رسانی، اکتشاف و علمی و خیریه و... فعالیت می کنند. قدرت های امپریالیستی از طریق زنجیره ای از سیستم سرمایه داری وارد شده و به استثمار طبقه کارگر و چپاول اموال عمومی جوامع مختلف و غیره می پردازند.

دولت های امپریالیستی در طول تاریخ، لطمات بزرگی به جوامع بشری چه از نظر انسانی و چه از نظر اقتصادی و محیط زیستی وارد کرده اند. در ایالات متحده آمریکا، قتل عام و نسل کشی سرخ پوستان آمریکایی که در اواسط قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم به اوج خود رسید. در جنگ جهانی دوم حدود دو میلیون تن بمب بر روی کره زمین ریخته شد. در جنگ جنوب شرقی آسیا بر علیه ویتنام، کامبوج و لائوس بیش از سیصد برابر و در جنگ عراق حتا از بمب های ده تنی که قدرت تخریبی یک بمب اتمی را دارد نیز به کار گرفته شد. در عراق مقدار استفاده شده از سلاح های مختلف و هزینه جنگ قابل مقایسه با جنگ جنوب شرقی آسیا نیست و یا در بمباران یوکسلاوی توسط جنگنده های آمریکا، میلیاردها دلار خسارت به این کشور وارد شد. این تخریبات نشان می دهد که قدرت های امپریالیستی، بزرگ ترین خطر برای بشریت و جوامع امروزی است. این نیروها، به تخریب زیر بنای اقتصادی کشورها دست می زنند و مخرب ترین سلاح های خود را به آزمایش می گذارند و مردمان این کشورها را به خاک سیاه می نشانند. هر چقدر شدت وحش گری و تخریبات سیستم امپریالیستی بیش تر می شود به همان نسبت نیز تروریسم دولتی و غیردولتی فعال تر می گردد. سرنخ همه گروه های تروریستی به سازمان های مخفی به ویژه سازمان سیا، حتا برای یک دوره معین هم شده، می رسد. تروریسم دولتی، از سال ۱۹۴۸، یعنی از بدو پیدایش حکومت اسرائیل تا به امروز ماهیت غیرانسانی خود را نشان داده است.

آخرهای عمر امپراتوری عثمانی، سال های ۱۸۹۶-۱۸۹۴ و در دوران حکومت سلطان عبدالحمید دوم عثمانی که در آن بیش از ۲۵۰۰۰۰ از آرامنه معروف به «کشنار حمیدی یا حمیدیه» قتل عام شدند و در سال های ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۵ کُند. در جنگ بین عثمانی و روسیه تزاری و شرکت در نخستین جنگ جهانی، میلیون ها آرامنه کشتار و آواره شدند. چند سال پیش در رواندا نزدیک به یک میلیون انسان قتل عام شدند.

هر روز در گوشه و کنار این دنیا صدها و بلکه هزاران نفر در اثر جنگ کشته می شوند. در چند سال گذشته، ۲۰۰۰۰۰ هزار نفر در دارفور کشته شده اند. ۲/۵ میلیون نفر از خانه هایشان رانده شده اند.

بنا بر آمار تهیه شده از جنگ جهانی دوم، این واقعه از نظر مصرف و از بین بردن منابع انسانی و مادی، بزرگ ترین جنگ تاریخ شناخته می شود. بررسی ها نشان می دهد در کل ۶۱ کشور با مجموع ۱/۷ میلیارد نفر - معادل سه چهارم جمعیت جهان - در این جنگ شرکت داشتند. مجموع ۱۱۰ میلیون نفر برای خدمت و وظیفه بسیج شدند که بیش از نیمی از این عده از سه کشور اتحاد جماهیر شوروی (۲۲ تا ۲۰ میلیون)، آلمان (۱۷ میلیون) و ایالات متحده آمریکا (۱۶ میلیون) بودند.

در زمینه هزینه مالی، رقمی بالای یک تریلیون برآورد شده و مشخص شد که این جنگ را از مجموع کل جنگ های دیگر، بر هزینه تر بوده است. تلفات انسانی این جنگ نیز - بدون شمارش واقعه هولوکاست! - در حدود ۵۵ میلیون کشته که ۲۵ میلیون نفر آن ها نظامی و ۳۰ میلیون تن غیر نظامی بودند، برآورد شده است.

طی جنگ جهانی دوم ایالات متحده با ۳۴۱ میلیارد دلار هزینه برآورد شده به علاوه ۵۰ میلیارد دلار وام و اجاره تسلیحاتی بیش ترین مخارج را متحمل شد. از ۵۰ میلیارد مذكور، ۲۱ میلیارد به بریتانیا، ۱۱ میلیارد به اتحاد شوروی، ۵ میلیارد به چین و ۲ میلیارد به ۳۵ کشور دیگر رفت.

کشورهای بعدی به ترتیب شامل آلمان با ۲۷۲ میلیارد، اتحاد شوروی با ۱۹۲ میلیارد، بریتانیا با ۱۲۰ میلیارد، ایتالیا با ۹۴ میلیارد و ژاپن با ۵۶ میلیارد دلار متحمل هزینه شدند. باین وجود، به غیر از آمریکا و آن عده از کشورهای که از لحاظ نظامی کم تر فعال بودند، پولی که توسط کشورهای دیگر خرج شد به رقم واقعی هزینه جنگ حتی نزدیک هم نیست.

بنابر محاسبات دولت شوروی، اتحاد جماهیر شوروی ۲۰ درصد از ثروت ملی خود را از دست داد و از طرفی تاراج و اخاذی آلمانی ها در کشورهای اشغال شده نیز به مبالغ بی حد و حسابی بالغ می شود. هزینه کامل خسارت زاین ۵۶۲ میلیارد دلار برآورد شده و در آلمان، بمباران و سلاح های مخرب ۴ میلیارد متر مکعب ویرانه برجا گذاشتند.

اتحاد شوروی، بیش ترین هزینه انسانی این جنگ را پرداخت کرد. مقامات رسمی تعداد کل کشته شدگان نظامی و غیرنظامی را بیش از ۲۰ میلیون تن ذکر کردند. ارتش و غیر نظامیان متحدین ۴۴ میلیون تن و کشورهای فوای محوری (آلمان، ژاپن و ایتالیا) ۱۱ میلیون کشته دادند.

تلفات نظامی در هر دو سمت اروپا ۱۹ میلیون و در جنگ بر علیه ژاپن به ۶ میلیون رسید. در ایالات متحده آمریکا که تلفات غیرنظامی عمده ای نداشت، ۱۳۱،۲۹۲ را در میدان جنگ و ۱۸۷،۱۱۵ مورد مرگ به دلایل دیگر به ثبت رسیده است.

جنگ ایران و عراق که از شهریور ۱۳۵۹ تا مرداد ۱۳۶۷ بین نیروهای مسلح دو کشور ایران و عراق جریان داشت، طولانیترین جنگ عصر حاضر بود که هشت ساله ادامه داشت. جنگی که پس از جنگ ویتنام، طولانی ترین جنگ تاریخ جهان قرن بیستم بوده است. میلیون نفر در این جنگ جان خود را از دست دادند و یا برای همیشه معلول گردیدند. خسارات اقتصاد هنگفتی بر دو کشور وارد شد.

امپراطوری انگلیس، در قرن نوزدهم، تنها امپراطوری در جهان بود که در آن زمان، در تمام جهان حضور داشت. امپراطوری بریتانیا، در دوران اوج خود حدود یک چهارم سطح جهان را در کنترل و اداره خود داشت.

آمریکا برخلاف بریتانیا، تنها در قرن بیستم بود که سیاست مداخله نظامی در کشورهای دیگر را در پیش می گیرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا به اوج شکوفایی اقتصادی و سیاسی خود رسید. بخش اعظم سیاست های امپریالیستی را جنگ افروزی، تجاوز، غارت ثروت های جوامع ضعیف و استثمار نیروی کار هرچه ارزان تر، تشکیل می دهد.

امروز آمریکا، در سایه تغییر شرایط جهان، کنترل مستقیم و غیرمستقیم بسیاری از پایگاه ها در سطح جهانی را در اختیار دارد. اسرائیل، یکی از این پایگاه های مهم برای آمریکا است.

آمریکا خصوصا از جنگ دوم جهانی به بعد، به درجه ای که در تاریخ بی سابقه بوده برای مسلح ساختن خود کوشیده است و همین امر به بالا آمدن جناحی در هیات حاکمه آمریکا منجر شده است که آیزنهاور آن را «مجتمع صنایع نظامی» می نامید. در طول چهل سال جنگ سرد، آمریکا طوری تبلیغ و وانمود می کرد که انگار در آستانه جنگ است و یا به زودی جنگ آغاز می شود. این چنین تبلیغاتی به مجتمع صنایع نظامی امکان می داد که با افزایش تولیدات خود، موقعیت این جناح را هر چه بیش تر تثبیت کند.

جنگ سرد و تبلیغات آن و بسیاری از عوامل دیگر سبب شد که آمریکا به موقعیت رهبری جهان غرب ارتقا پیدا کرد. در آن دوره، منطق «آمریکا به عنوان یک امپراطوری جهانی» تا حدودی قابل درک بود. اما امروز اتحادیه اروپا به عنوان رقیب آمریکا، ظاهر شده است و این منطق در اروپا در حال رنگ باختن است. بعلاوه ژاپن و چین نیز در این رقابت، به ویژه نقش اقتصادی قدرتمندی دارند و روسیه نیز در حال جمع و جور کردن خود است. بنابراین، امپریالیسم آمریکا دیگر به شیوه سابق نمی تواند بر جهان «آفایی» کند، اجبارا باید تغییر استراتژی دهد.

نخبگان سیاسی که دولت امپریالیست آمریکا را رهبری می کنند خطوط اصلی تاکتیک ها و استراتژی ای که در ایجاد امپراتوری جهانی دنبال می شود را تعیین می کنند. نخبگان از طریق سازمان های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قدرتمندی نمایندگان کمیته های کنگره و حضور قوی در ادارات ارشد اجرایی (پنناگون، وزارت خارجه، شورا امنیت ملی، وزارت امنیت داخلی، وزارت دادگستری و خزانه داری) خط مشی جهانی و غیره ایالات متحده را تعیین می کنند.

اما در شرایط کنونی سرمایه داری و نیروهای رقیب آمریکا، و فراتر از همه بحران ساختاری سرمایه داری که سال گذشته نخست در آمریکا تشدید شد و سپس تمام جهان سرمایه داری را فراگرفت از جمله هیات حاکمه آمریکا را مجبور کرده است تا به بازبینی سیاست های گذشته خود بپردازد. از این رو، تغییرات جدید در سیاست های آمریکا اجتناب ناپذیر است و مجری آن نیز فعلا به عهده باراک اوباما، رئیس جمهور جدید این کشور است.

یازده سپتامبر ۲۰۰۱ برج های تجارت جهانی در شهر نیویورک با برخورد هواپیمایی ربوده شده، فرو ریخت و مردم آمریکا و جهان را دچار شوک کرد. هیات حاکمه آمریکا به ریاست جمهوری جرج بوش، از این وضعیت برای لشکرکشی به افغانستان و سپس عراق، نهایت بهره را برد. او با گرو گرفتن احساسات مردم و با تبلیغات گسترده جهانی علیه «تروریسم»، سلطه گری گسترده ای را در حاورمیانہ آغاز کرد که پایه های آن را بوش پدر در سال ۱۹۹۱، پس از جنگ اول خلیج فارس به دنبال فروپاشی شوروی، تحت عنوان «نظم نوین جهانی» پی ریزی کرده بود.

در پی واقعه ۱۱ سپتامبر، کنگره آمریکا يك بوجه ۴۰ میلیارد دلاری در اختیار دولت بوش قرار داد که از این مبلغ به گزارش مطبوعات آمریکا، حدود ۱۵ میلیارد دلار مستقیما و فورا در اختیار پنتاگون قرار گرفت.

بن لادن، رهبر القاعده به عنوان طراح این ترور پیچیده که تا آن تاریخ در جهان بی سابقه بود، معرفی شد. فرزند یکی از ثروتمندان عربستان سعودی بود که روابط بسیار نزدیکی با خاندان سلطنتی عربستان داشت و به همین اعتبار به يك سری قراردادهای بزرگ ساختمانی دست یافت (از جمله بازسازی خانه کعبه). خود بن لادن، مهندس ساختمان از دانشگاه جده و یکی از نزدیکان شاهزاده فیصل ترکی است، فردی که از سال ۱۹۷۷ تا اگوست ۲۰۰۱، رییس سازمان امنیت عربستان بود. بنابراین، روابط بین بن لادن و خانواده وی با سازمان امنیت عربستان، پاکستان و سازمان سیا - CIA و با خانواده بوش و مناسبات اقتصادی آن ها قابل پرده پوشی نبود و در مطبوعات غرب نیز طرح شده اند. برای مثال، بوش رییس جمهوری سابق آمریکا با برادر بن لادن، مشترکا صاحب يك شرکت نفتی به نام «اربوستواویل» بودند.

در سال هایی که دولت آمریکا، مجاهدین افغان را علیه شوروی تجهیز و سازماندهی می کرد؛ بن لادن، در تمامی این سال ها به عنوان یکی از نزدیکان رییس سازمان امنیت عربستان و سازمان سیا CIA در جهت پیش برد سیاست های آمریکا در منطقه، القاعده را سازمان داد و در کنار مجاهدین افغان وارد «جنگ جهادی» با نیروهای چپ افغانستان و هم چنین نیروی های شوروی مستقر در این کشور شد.

بن لادن، در حالی که به شدت بیمار بود در مدت ۲ الی ۱۴ جولای ۲۰۰۱ برای معالجه به بیمارستان آمریکا-دبی (امارات متحده عربی) مراجعه کرد. در طول اقامتش در بیمارستان چندین عضو خانواده اش و افراد سرشناس دیگری از عربستان سعودی و امارات به دیدار او رفتند. در همان روز نماینده محلی سیا در دبی که فردی سرشناس است دیده شد که از آسانسور اصلی اتاق بن لادن استفاده کرده است. روزنامه فرانسوی فیکارو گزارش داد، يك خبرنگار سی بی اس (SBS) گزارش داد که «شب قبل از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر»، اسامه بن لادن در پاکستان بود. بن لادن تحت معالجه ارتشی بود که روزهای بعد قول داد که از جنگ ایالات متحده بر علیه ترور در افغانستان حمایت نماید...

بن لادن در يك بیمارستان نظامی در راولپندی مورد معالجه دیالیز کلیه قرار گرفت. به قول یکی از نویسندگان، چگونه مردی که بر علیه آمریکا و اسرائیل، جنگ جهادی به راه انداخت، مردی که اف.بی.آی برای سرش ۵ میلیون دلار جایزه گذاشت، مردی که اردوگاه های آموزشی اش در افغانستان مورد حمله موشکهای کروز واقع شدند، در بیمارستان امریکایی - دبی مورد معالجه واقع شد، با رییس دفتر محلی سیا کپ زد و سپس تحت حمایت ارتش پاکستان در راولپندی تحت معالجه واقع شد؛ چگونه پیچیده ترین و دقیق ترین و تکان دهنده ترین تاریخ ترور را در خاک آمریکا و در حساس ترین بخش آن یعنی در فرودگاه ها و با ربودن هواپیماها فرماندهی کرد؟!

آنچه که نشریه فیکارو نقل کرده مربوط به دوره ای است که دولت آمریکا و پلیس بین المللی در تعقیب بن لادن بودند و شورای امنیت سازمان ملل نیز قطعنامه ای درباره دستگیری وی صادر کرده بود و دولت امریکا به همین دلیل پایگاه او در افغانستان را موشک باران کرده بود.

از سوی دیگر، طالبان نیز در جهت سیاست دولت آمریکا و منافع برخی شرکت های نفتی امریکایی هم چون «یونیکال» (UNICAL)، به دخالت مستقیم پلیس مخفی و ارتش پاکستان پا گرفت، به طوری که خانم «بی نظیر بوتو» که زمان سازمان دهی طالبان، نخست وزیر پاکستان بود، چنین اعتراف می کند: «فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسی ها بود، مدیریت آن را امریکایی ها کردند. خرج آن را سعودی ها پرداختند و من اسباب اجرایی آن را فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم.» (نشریه لوموند ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱)

در مدت ۱۰ سال، سیا ۲ میلیارد دلار برای کنترل روس ها در افغانستان سرمایه گذاری کرد که پرهزینه ترین عملیات در تاریخ این سازمان (سیا) است. اما بعد از شکست اتحاد شوروی در افغانستان، توجه ایالات متحده امریکا به افغانستان نیز کم تر شد و آن کشور را به دست جنگجویان و مجاهدین که از سراسر جهان اسلام برای جنگ با ارتش شوروی استخدام کرده بودند، اگذار کرد. سپس اسامه بن لادن، همکاری خود با سیا را قطع کرد، در حالی که این جنگجویان اسلامی را حفظ کرد.

جنگ آمریکا و متحدانش در افغانستان، و روی کار آوردن حامد کرزای در این کشور، نه تنها وضع مردم بهتر نشده و جنگ هم پایان نیافته است، بلکه بدتر هم شده است. دولت کرزای، فقط در کابل و برخی شهرهای دیگر در سطح محدودی حاکمیت دارد و بخش اعظم کشور هنوز هم تحت کنترل نیروهای طالبان است. افغانستان در مسیر عبور چندین دالان لوله های نفت و گاز، در پروژه «لوله های گازی» از ترکمنستان کشیده شده است، برای آمریکا و پاکستان یک موقعیت استراتژیک دارد و نقش پل ارتباطی را ایفا می کند. همین لوله های گاز در دوران حاکمیت طالبان، موضوع مورد بحث حکومت طالبان با شرکت یونیکال بود. این لوله ها، پس از طی افغانستان به دریای عمان و سواحل پاکستان می رسند. به دلیل این که جمهوری های سابق شوروی دارای ذخایر عظیم نفت و گاز هستند این منطقه برای آمریکا بسیار حائز اهمیت است. علاوه بر شرکت های نفتی امریکایی که برخی از سران حکومت امریکا، از جمله خانواده بوش، در راس این شرکت ها قرار دارند در این جمهوری ها فعالند. هم چنین شرکت یونیکال به یک توافق هشت میلیارد دلاری با ترکمنستان برای صدور گاز طبیعی دست یافته که گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان از طریق لوله های گازی که سه میلیارد دلار هزینه تاسیس آن است رسانده شود. بنابراین، دولت آمریکا و متحدانش نه برای مبارزه با تروریسم، بلکه به دنبال همین منافع استراتژیکی اقتصادی، سیاسی و نظامی خودشان افغانستان را به اشغال نظامی خود درآورده اند.

پس از افغانستان نیز نوبت اشغال نظامی عراق رسید. علوه بر نقش استراتژیک عراق در تحولات منطقه به ویژه کشورهای عربی، دخایر عظیم نفتی عراق نیز مدنظر هیات حاکمه و شرکت های آمریکایی بود. هیات حاکمه آمریکا، تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» که در واقع اسم رمز تروریسم دولتی آمریکا در خاورمیانه بوده و به اشغال نظامی کشورهای افغانستان و عراق انجامید تجاوزگری سرمایه داری پیشرفته غرب و در راس همه آمریکا و متحدانش را به نمایش گذاشته است. اشغال افغانستان و عراق، نه تنها برای این کشورها دمکراسی و آرامش و امنیت و رفاه به ارمغان نیاورد، بلکه بر عکس، برای مردم این کشورها فلاکت اقتصادی و ناامنی جانی به بار آورده است. در این جنگ ها، برخی از کشورهای منطقه با آمریکا همراه بودند مانند عربستان و مصر و پاکستان و ...، برخی هم چون ایران و سوریه و... مخالف بودند. اما اگر عمکردهای داخلی و خارجی همه دولت های منطقه خاورمیانه را در نظر بگیریم آن ها، در سرکوب شهروندان خویش و تشدید جنگ و ناامنی و تحمیل بی حقوقی به کارگران و مردم محروم این منطقه سهیم بودند و کارنامه سیاهی دارند. بنابراین، هر مخالفی با آمریکا، ربطی به منافع مردم نداشته و در چارچوب رقابت های بورژوازی صورت می گیرد.

تصاویری که رسانه ها، تحلیلگران و ناظران بی طرف از عراق در پایان ششمین سال اشغال نظامی (۱۹ مارس ۲۰۰۹)، منتشر کردند، هم چنان تکان دهنده است. گوشه هایی از این تصاویر عبارتند از: ترورهای گروه ملی و مذهبی و نیروهای آمریکایی و دولت عراق، هم چنان ادامه دارد و هیچ شهروند عراقی احساس امنیت نمی کند. فساد اداری بی داد می کند. یک سازمان جهانی ناظر (واچ داگ)، عراق را از لحاظ وجود فساد در ادارات و مقامات، در میان کشورهای جهان در ردیف بسیار بالا قرار داده است حال آن که پیش از تعرض نظامی ۲۰ مارس ۲۰۰۲ در ردیف بسیار پایینی قرار داشت. به رفاه مردم توجهی نمی شود. برای نمونه، آب آشامیدنی سالم برای مردم بغداد و شهرهای دیگر که در اثر بمباران های هوایی تخریب و آلوده شده اند، هنوز تامین نشده است. مساله صدها هزار آواره از خانه، محله، شهر و کشور به علت تفاوت نژاد، مذهب و ... به یک معضل بزرگی تبدیل شده است. عراق در این مدت، به جولانگاه تروریستی و آدم کشی قبیله ها و گروه های مختلف مذهبی و ملی تبدیل شده است که روزانه قربانی می گیرند و...

وزارتخانه های دفاع، کشور و بهداشت عراق، روز چهارشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۸۸، با انتشار گزارشی اعلام کردند: ۲۹۷ نفر در جریان خشونت های ماه مارس ۲۰۰۹ در این کشور کشته شده اند. گزارش منتشره حاکی است که ۱۸۵ غیر نظامی، ۵۲ نیروی پلیس و ۱۴ نیروی نظامی خارجی در خشونت های ماه گذشته در عراق کشته شده اند.

در ادامه این گزارش آمده است که ۴۵ نفر از افراد مسلح در درگیری میان نیروهای پلیس عراق و ارتش آمریکا، در ماه گذشته میلادی کشته شدند و ۶۵۰ نفر نیز بازداشت شده اند. جورج بوش، رئیس جمهوری وقت آمریکا، اصلی ترین دلایل برای توجیه لشکرکشی به عراق را رابطه صدام حسین، رئیس جمهوری وقت عراق با تشکیلات القاعده و نیز سلاح ها کشتار جمعی اتمی عراق عنوان کرده بود که تاکنون هیچ کدام از این دو موضع روشن نشده است.

گاردین، در یکی از شماره های اخیر خود در رابطه با افغانستان، نوشت: پس از دو دهه از پایان مداخله نظامی شوروی سابق در افغانستان، اکنون ناتو در مقایسه با شوروی، در باتلاقی به مراتب عمیق تر در این کشور گرفتار آمده و نه راه پس دارد نه راه پیش. روزنامه گاردین، در تفسیری از اوضاع جنگ افغانستان و مقایسه آن با اشغال نظامی این کشور توسط شوروی سابق افزود: دو دهه بعد از عقب نشینی ارتش شوروی از افغانستان، اینک با وجودی که همه منابع در جنگ این کشور ویران شده، اما کم ترین بختی برای موفقیت غرب در این جنگ قابل پیش بینی نیست.

گاردین، در ادامه تفسیر خود، نوشت: ۲۰ سال از خروج آخرین سربازان ارتش روسیه از خاک افغانستان می گذرد، جنگی که جان ۱۵ هزار سرباز روس را گرفت. حال دو دهه بعد از گذشت آن واقعه، همان اشارات و کنایه ها از جنگی که آمریکا در افغانستان به راه انداخته سر زبان هاست.

اوباما، طرح اعزام ۲۰ هزار نیروی تازه نفس به افغانستان را مطرح کرده ضمن آن که شمار بیش تری از این نیروها را از ناتو خواسته است.

نیروهای ائتلاف هم تقریباً ۱۱۵ هزار نیرو در افغانستان خواهند داشت که معادل مجموع نیروهای است که شوروی در افغانستان پیاده کرده بود. این بار تنها تفاوت در این است که در زمان تهاجم نظامی شوروی، غرب و پاکستان مجاهدین را حمایت مالی و تسلیحاتی می کردند.

براساس گزارش ها، مردم افغانستان در وضعیتی فلاکت باری به سر می برند و با مشکلات عدیده ای روبرو هستند که گرسنگی، فقر، بیماری و ناامنی از جمله آن هاست.

افغانستان تحت کنترل نیروهای ناتو به پرچمداری آمریکا، بیش از ۲۰ میلیون افغانی با فقر و گرسنگی دست و پنجه نرم می کنند. جنگ و گرسنگی مردم را فرسوده کرده است. فقر عمومی به حدی است که کمک های ناچیز نهادهای بین المللی و دولت دزدی از آن درمان نمی کند. بودجه های میلیونی دولت آمریکا به نام افغانستان، عموماً در پایگاه های نظامی ده ها هزار نظامی آمریکایی هزینه می شود و یا توسط دولت کرزای بر باد می رود. با گذشت هشت سال از ماجرای مبارزه دولت آمریکا با «تروریسم» در این کشور، هنوز هم نداوم جنگ، ناامنی و حملات تروریستی مشکل اساسی مردم افغانستان است. به گفته یک گروه معتبر بین المللی به نام «گروه امداد سازمان ملل»، سال ۲۰۰۸ میلادی پرتلقات ترین سال از زمان یورش نظامی آمریکا و متحدانش به افغانستان بوده است. به گفته همین سازمان، در ۱۷ ولایت از ۳۴ ولایت دیگر نیز نیروهای طالبان و القاعده درگیر نبرد با نیروهای ائتلاف بین المللی و دولت افغانستان هستند.

جنگ ها در تاریخ، علاوه بر تحمیل لطمات انسانی به جوامع، همواره مانع بزرگی بر سر راه رشد و توسعه بشریت بوده اند. بر این اساس جنگی که دولت اسرائیل با حمایت دولت های غرب و در راس همه امپریالیسم آمریکا به مردم فلسطین تحمیل کرده اند مانع بزرگی بر سر راه رشد و پیشرفت مردم فلسطین و حتا تا حدودی مردم اسرائیل به وجود آورده اند. مسلماً اگر بخشی از این پول های کلانی که تاکنون صرف میلیتاریسم و جنگ ها شده است به رفاه و آسایش مردم محروم اختصاص داده می شد هیچ شهروند جهانی گرسنه و بی خانمان نمی ماند!

بدین ترتیب، لشکرکشی آمریکا به خاورمیانه و اشغال افغانستان و عراق، موضع حکومت سرکوبگر و نژادپرست اسرائیل را بیش از پیش تقویت کرد و به این حکومت جانی نه تنها امکان داد از توافقات دهه ها قبل زیر نظر سازمان ملل دست بکشند، بلکه به اشغال و جنگ خود علیه مردم فلسطین ادامه دهد. صغف دولت های منطقه و بی تفاوتی دولت های غرب و حمایت های بی چون و چرای آمریکا، همگی سبب شده است که حکومت اسرائیل، همواره متجاوز و جنگ طلب باشد. البته ناگفته نماند که هیات حاکمه آمریکا، دلش برای مردم اسرائیل نمی سوزد، بلکه از این کشور، به عنوان پایگاهی برای کنترل و فشار به کلیه کشورهای منطقه بهره می جوید. بنابراین، حکومت اسرائیل، برای ادامه سلطه خود در منطقه، به حمایت و پشتیبانی مالی و نظامی و دیپلماتیک آمریکا نیاز دارد. بر این اساس، بدون تغییر سیاست های آمریکا و به طور کلی سیاست های سرمایه داری جهانی، نباید به تغییرات اساسی در روابط اسرائیل و فلسطین خوش بین بود. هر چند که زود است اما نشانه هایی در سیاست آمریکا با تغییر ریاست جمهوری در این کشور، به چشم می خورد. یعنی به احتمال قوی ما در دور آتی با سیاست های جدیدی از سرمایه داری جهانی روبرو خواهیم بود. این سیاست ها ناشی از بحرانی است که دامن سرمایه داری جهانی را گرفته است. دولت های سرمایه داری و در راس همه دولت آمریکا مجبور هستند برای جواب گویی به نیازهای این دوره سرمایه داری، تغییراتی در سیاست های جهانی خود بدهد. از جمله این احتمال وجود دارد که گشایشی در مذاکرات اسرائیل و فلسطین زیر نظر سازمان ملل به وجود آید.

مسلم است که تغییرات اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیستی، نه به نفع مردم محروم و کارگران، بلکه برعکس صرفا برای جواب گویی به نیازهای سرمایه داری و بحران هایش صورت می گیرد. اما در این تغییرات فضایی به وجود می آید که طبقه کارگر نیز می تواند از آن، به نفع خود بهره برداری کند. در این میان، کارگران اسرائیل و فلسطین و مردم آزادی خواه این منطقه می توانند در همبستگی با همدیگر صلح پایداری به حکومت اسرائیل تحمیل کنند و جلو ماجراجویی های جریان های ارتجاعی مذهبی هم چون حماس و جهاد اسلامی و حزب الله را نیز بگیرند. از جمله اولین اقدام در این مورد می تواند خروج نیروهای اسرائیلی از کلیه سرزمین های فلسطینی باشد. این اقدام فضایی را به وجود می آورد که مردم فلسطین نه در زیر سربیزه و جنگ نیروهای اسرائیلی، بلکه در فضایی غیرجنگی دولت دلخواه خودشان را انتخاب کنند. حال در این فضا کارگران فلسطینی تا چه اندازه توان طبقاتی خواهند داشت تا آلترباتیو طبقاتی خود را در مقابل جریان های ارتجاعی مذهبی و ناسیویالیستی قرار دهند مساله دیگری است و امر مستقیم کارگران این کشور است.

اساسا حکومت اسرائیل، در معادلات اقتصادی، سیاسی، نظامی امپریالیسم آمریکا، مهم ترین پایگاه محسوب می شود. به همین دلیل دولت آمریکا، همواره به لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و دیپلماتیک اصلی ترین حامی حکومت اسرائیل در تاریخ این دولت بوده است. این حمایت های همه جانبه و دایمی و بی دریغ دولت آمریکا، قدرت فوق العاده ای به سران حکومت سرکوبگر و نژادپرست اسرائیل داده است که به جنگ و اشغال خود در فلسطین ادامه دهد و حتا لبنان را نیز هر از چند گاهی مرود تهاجم قرار دهد و به کشتار بی گناه و تخریب منابع این کشور دست بزند.

آخرین جنگ وحشیانه و تمام عیار حکومت اسرائیل بر علیه مردم غزه، روزهای آخر سال گذشته میلادی آغاز شد. ظهر شنبه ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸، ارتش اسرائیل، حملات زمینی و هوایی و دریایی خود را به غزه آغاز کرد، در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۹، پس از مذاکراتی میان مقامات دولتی آمریکا و اسرائیل و بر اساس توافقاتی میان این دو دولت، قرارداد آتش بس موقت یک جانبه ای در غزه توسط حکومت اسرائیل اعلام شد. اعلام این به اصطلاح آتش بس از سوی حکومت اسرائیل پس از حملات وسیع ارتش اسرائیل به غزه و قتل عام بی رحمانه مردم بی دفاع فلسطینی و ویرانی خانه و کاشانه هزاران فلسطینی و بیمارستان ها و مدارس و مراکز تولیدی صورت گرفت. در شرایطی که در طول این جنگ نابرابر و خانمانسوز حکومت اسرائیل علیه مردم غزه، افکار عمومی جهان این جنگ را محکوم می کردند، در حالی که هیات حاکمه آمریکا، در مقابل این جنایات حکومت اسرائیل مهر سکوت به لب زده بود. هم چنین دولت اسرائیل به خواست افکار عمومی جهانی، سازمان ملل و دیگر نهادهای بین المللی که خواهان قطع جنگ بودند شانه بالا می انداخت، هنگامی اقدام به آتش بس کرد که تقریبا نیروهای نظامی اسرائیل به اهداف خود در این جنگ دست یافته بودند. براساس گزارش وزارت بهداشت غزه، بیش از ۱۲۰۰ نفر (از جمله ۴۱۰ کودک و ۱۰۴ زن و ۴ خیرنکار) در اثر حملات ارتش اسرائیل، به قتل رسیدند و حدود ۵۲۰۰ نفر (۱۸۵۵ کودک و ۷۹۵ زن) زخمی شدند. هرچند که پیش از حملات اخیر نیز مردم غزه تحت محاصره نیروهای قرار داشتند. پس از پایان جنگ، بیش از ۴۰۰ هزار خانواده بدون آب آشامیدنی و برق بودند؛ بیش از ۱۰۰ هزار نفر خانه هایشان را از دست داده و در شهر خود آواره شدند؛ سیستم فاضلاب شهری نابود شده بود. طبق هشدار سازمان بهداشت جهانی، جاری شدن فاضلاب در خیابان ها و ماندن اجساد در زیر آوار منجر به افزایش خطر گسترش بیماری های مسری شده است. در حالی که امکانات بهداشتی و پزشکی مورد نیاز برای مقابله با این گونه بیماری ها نیز (به علت بمباران و ویران شدن بیمارستان ها توسط ارتش اسرائیل و یا به علت محاصره نوار غزه) در اختیار ساکنین این منطقه قرار ندارد. به عنوان مثال، ۳۴ مرکز بهداشت از جمله ۸ بیمارستان، توسط ارتش اسرائیل بمباران شده و ۱۶ نفر دکتر و پرستار و کارکنان بیمارستان کشته و ۲۲ نفر زخمی شدند. «بن کیمون»، رییس سازمان ملل، پس از بازرسی شخصی از غزه اعلام کرد که تنها برای رفع نیازهای ابتدایی مردم غزه هم چون آب آشامیدنی و برق و قابل زیست کردن خانه های ویران شده، به بیش از ۳۳۰ میلیون دلار کمک مالی نیاز هست. او گفت که بازسازی ۵۰۰۰ ساختمانی که کاملا نابود شده اند و تعمیر ۲۰ هزار ساختمانی که صدمه دیده اند، بیش از ۲ میلیارد دلار هزینه در بر خواهد داشت.

پس از آتش بس، روزنامه نگاران، و سازمان های بین المللی مانند سازمان ملل، سازمان بهداشت جهانی، سازمان عفو بین الملل و هم چنین سازمان های غیردولتی مدافع مردم فلسطین که برای بازرسی به منطقه رفتند، مدارک و شواهد متعددی در اثبات جنایات ضدانسانی حکومت اسرائیل جمع آوری و منتشر کردند. براساس این گزارشات رسمی، ارتش اسرائیل، حتا پس از اعلام آتش بس نیز به بمباران های پراکنده در محلات مختلف غزه ادامه می دهد. به عنوان مثال، در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۹، خانه یکی از پزشکان بیمارستان غزه که گزارشاتی را در رابطه با تعداد قربانیان بمباران به خبرگزاری های بین المللی داده بود، بمباران کردند و ۳ دختر او کشته شدند. کانال های تلویزیونی گزارشی از این دکتر در حال تلاش برای نجات جان دخترهایش منتشر کردند که بسیار دردناک و تکان دهنده بود.

سازمان عفو بین الملل، پس از بازرسی از غزه، دولت اسرائیل را به دلیل استفاده از سلاح شیمیایی از جمله فسفر سفید، متهم به ارتکاب جنایات جنگی کرد. فسفر سفید مانند بمب ناپالم عمل کرده و در تماس با پوست بدن، به تدریج پوست و گوشت و استخوان را سوزانده و به مرگ زجرآور و با نقص عضو فرد منجر می شود. حکومت اسرائیل، نه تنها نزدیک ترین متحد غیرعضو ناتو آمریکا در خاورمیانه است، بلکه خاک اسرائیل به عنوان پایگاهی مهم و استراتژیک در اختیار هیات حاکمه آمریکا قرار دارد. از این رو، براساس گزارشات منتشر شده حکومت اسرائیل، از پایان جنگ جهانی دوم، بیش ترین کمک را از آمریکا گرفته است. از ۱۹۴۹ تا ۲۰۰۶، آمریکا بیش از ۱۵۶ میلیارد دلار کمک مستقیم به حکومت اسرائیل داده است.

تا سال ۲۰۰۲، اسرائیل نزدیک به یک سوم بودجه کمک خارجی سالانه آمریکا را دریافت می کرد. در سال ۲۰۰۵، آمریکا بیش از ۲/۶ میلیارد دلار به اسرائیل داد.

آمریکا، وام هایی نیز به اسرائیل می دهد که تقریبا همه آن ها پیش از شروع بازپرداخت بخشیده می شوند. در «گزارش واشنگتن درباره امور خاورمیانه»، برآورد شده است که اسرائیل از ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۲، بیش از ۴۵ میلیارد دلار از این گونه «وام های» آمریکا برخوردار شده است.

هیات حاکمه آمریکا، همواره به طور مستقیم از حکومت اسرائیل حمایت سیاسی می کند. برای مثال، دولت آمریکا در ۱۹۷۲، مانع از تصویب قطعنامه در شورای امنیت سازمان ملل شد که حملات اسرائیل به جنوب لبنان و سوریه را محکوم کرده بود.

آمریکا، از سال ۱۹۷۲، از قدرت وتوی خود برای جلوگیری از تصویب ۴۲ قطعنامه سازمان ملل که اقدامات اسرائیل را محکوم یا از آن ها به شدت انتقاد کرده بودند، استفاده کرده است. برای مثال، آمریکا در سال ۲۰۰۶، مانع از تصویب قطعنامه ۸۷۸ شورای امنیت سازمان ملل شد که خواستار آتش بس دوجانبه در نوار غزه شده بود.

متخصصین و کارشناسان صنایع نظامی آمریکا، به اشکال گوناگون، از جمله در ساخت و تولید سلاح های نظامی پیشرفته و در زمینه های فناوری تولید صنایع نظامی، به اسرائیل یاری می رسانند. فقط بین سال های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۶، اسرائیل ۲۴ میلیارد دلار کمک مالی نظامی از آمریکا دریافت کرده است. حدود نیمی از بودجه کنونی «تامین مالی نظامی خارجی» به اسرائیل اختصاص داده شده است که حق دارد ۳۶/۲ درصد کمک سالانه دریافت خود را که درصد بسیار بالایی است، صرف خرید سلاح های ساخته شده از تولیدکنندگان تسلیحاتی داخل اسرائیل کند.

در ماه اوت ۲۰۰۷، یادداشت تفاهم تازه ای درباره کمک نظامی بین اسرائیل و آمریکا به امضاء رسید که تضمین می کند آمریکا طی دهه بعد، از طریق «تامین مالی نظامی خارجی» ۲۰ میلیارد دلار کمک نظامی در اختیار اسرائیل قرار دهد.

علاوه بر این ها، دولت اسرائیل، به عنوان نزدیک ترین متحد دولت آمریکا در خاورمیانه، دسترسی ویژه به فناوری نظامی آمریکا دارد به طوری که بودجه مربوط به پژوهش و توسعه بسیاری از سیستم های نظامی اسرائیل را آمریکا تامین می کند. هر دو طرف، طرح های نظامی مشترکی را به اجرا درآورده اند که از جمله می توان به ایجاد سیستم موشکی پیکان اشاره کرد که از سال ۲۰۰۰ فعال بوده است.

حکومت اسرائیل، تاکنون پیمان عدم تکثیر سلاح های هسته ای را که در سال ۱۹۶۸ منعقد شده امضاء نکرده است. آمریکا و اسرائیل در این مورد همکاری نزدیکی دارند. ابهود اولمرت، نخست وزیر وقت اسرائیل، روز ۱۲ دسامبر ۲۰۰۶، در مصاحبه با شبکه تلویزیونی ماهواره ای آلمان، رسماً تایید کرد که اسرائیل دارای سلاح های هسته ای است.

از زمان موجودیت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، جهان تاکنون شاهد قتل عام مردم بی دفاع فلسطین و اشغال سرزمین آن ها توسط حکومت اسرائیل، با حمایت آشکار قدرت های امپریالیستی و در راس همه دولت آمریکا بوده است.

بی جهت نیست که رونالد ریگان، رئیس جمهور وقت آمریکا، از اسرائیل به عنوان «ناو هوایما بر آمریکا در منطقه» نام برد و جرج بوش، رئیس جمهور قبلی آمریکا نیز در جریان حمله اسرائیل به لبنان در سال ۲۰۰۶، گفت: «آنچه در حال حاضر در لبنان و فلسطین می گذرد، یک عملیات اسرائیلی مورد حمایت آمریکا نیست؛ بلکه یک عملیات آمریکایی ست که به وسیله اسرائیل انجام می پذیرد.» (تیری میسان، روزنامه نگار فرانسوی) تجربه تاریخ مبارزات و مقاومت مردم رنج دیده فلسطین در مقابل تهاجمات دولت اسرائیل، در شصت سال اخیر و هم چنین تجربه مبارزات در جهان، نشان داده است که تحقق خواست های تاکتیکی و استراتژیکی انسانی، تنها با رهبری طبقه کارگر آگاه و متحد و متشکل امکان پذیر است. مبارزه پیگیر و دایمی که سلط سرمایه داری و سلطه امپریالیسم را در هم بشکند و آلترناتیو طبقاتی خود را در مقابل جوامع بشری قرار دهد. به همین دلیل، هر کس و جریانی که خواهان تحقق رهایی مردم فلسطین و حق تعیین سرنوشت این مردم ستم دیده است، باید موضع محکمی علیه دولت اشغالگر و نژادپرست اسرائیل و همه قدرت های امپریالیستی و در راس آن ها دولت آمریکا از موضع طبقه کارگر باشد.

اکنون حدود صد سال از یکه تازی دولت آمریکا، شصت سال از موجودیت دولت اسرائیل و سرکوب و کشتار مردم فلسطین و ادامه اشغال سرزمین های آن ها، حدود هشت سال از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن بیش از هفت سال از اشغال نظامی افغانستان و شش سال از اشغال نظامی عراق می گذرد و اکنون در مرکز نیویورک، محل برج های دو قلو به پارک تبدیل شده است. اما، ویرانه هایی که هیات حاکمه آمریکا و متحدانش در ویتنام، آمریکای لاتین و به ویژه شیلی، آفریقای سیاه، افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین و... به بار آورده اند هنوز هم برای ساکنانش ناامن است و تغییرات در این کشورها، به نفع کارگران و مردم محروم، به کندی پیش می رود. سنوآل اساسی این است که در تحولات آتی جهانی، طبقه کارگر با استراتژی کمونیستی خود، در مقابل این بحران فزاینده سرمایه داری و جنگ و ستم و استثمار آن چگونه ظاهر خواهد شد؟

پانزدهم فروردین ۱۳۸۸ - چهارم آوریل ۲۰۰۹